

چه می‌کنند این معلم‌ها!

● اصغر ندیری

چه می‌کنند این معلم‌ها! حقیقت این است که خیلی از همکاران فرهنگی برای ما مقاله و خاطره، تجربه، ترجمه، شعر، تحقیق و پژوهش می‌فرستند. حتی گاهی ناگفتنی‌ها و زندگی‌نوشته‌های «طبقه‌بندی شده»ی شخصی خودشان را هم که دیگر از رده‌ی محرمانه خارج شده‌اند و می‌توانند در معرض دید عموم قرار گیرند، به دست ما می‌رسانند. من اگر بیش از این‌ها وقت داشتم، پای صحبت و نوشته‌های این عزیزان می‌نشستم؛ اما افسوس!

یکی از همکاران خوش ذوق شهرستانی جدولی از نام و سمت کارکنان مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی ترتیب داده بود. چقدر تحت تأثیر این نگاه قرار گرفتم! نام او را در بخش «همراهان ما» آورده‌ایم. تا حالا خیلی‌ها نیز بوده‌اند که وقتی از خانه و کاشانه و دیار خود به مقصد تهران آمده‌اند ملاقات با ما را هم جزو برنامه‌ی کاری‌شان قرار داده و به ما سری زده‌اند. تمایل دارم نام آن‌ها را ذکر کنم ولی می‌ترسم کسی از قلم بیفتد و دلخور شود. پس همین جا از همه تشکر می‌کنم. برای اینکه بدانید چه می‌گوییم، نشان به آن نشانی که در حدود دو سال پیش ذکر خیر یکی از آن‌ها در مجله رفت. همان کسی که از جنوب آمده بود و از آن به بعد هم چقدر ما را مورد لطف قرار داد. می‌دانید چطور؟ هفته‌ای یکی دو بار تلفن زدن و احوال‌پرسی و اینکه حالا زود به زود مطلب و تجربه و مقاله می‌فرستد. یکی دیگر از همکاران خون‌گرم که نامش را الان نمی‌گوییم، چند بار به دفتر مجله آمده است و این دفعه اگر بیاید، حضورش را بهانه قرار می‌دهیم و با او گفت‌وگو می‌کنیم. از این دوستان و همکاران زیاد داریم. همین بهار ۹۲ آخرهای فروردین به اصفهان رفتیم. می‌خواستیم گزارشی از آموزگارهای نوآور نجف‌آبادی و «چندپایه‌ی» زحمتکش مبارک‌کهای تهیه کنیم. مجله اگر می‌خواهد پویا و تازه بماند، باید به آموزگارها تکیه کند. رفتیم و با چه صحنه‌های بدیع و دوست‌داشتنی‌ای روبه‌رو شدم. معلم مبارک‌کهای واقعاً با بچه‌ها زندگی می‌کرد. آن روز باران خشت و گل روستای «حوض ماهی» را خیس عطر خود کرده بود. خارهای روی پرچین، نرم‌تر از آن بودند که بچه گنجشک تازه پرواز، نتواند روی آن نفسی تازه کند.

اما مدیری که من در نصف جهان دیدم، تمام دل‌ها را برده بود. خیلی خودمانی و صمیمی و چقدر پرکار بود. اگر نامه‌های او را که به مجله فرستاده است صحافی کنم، یک دفتر می‌شود.

من و همه‌ی کسانی که دستی از دور در آتش تعلیم‌وتربیت یا حضوری خارج از گود در صف اول کلاس داریم، با دیدن این الطاف و انس‌ها بی‌آنکه چشم‌داشتی در میان باشد، به آن همه همت و غیرت غبطه می‌خوریم.

آموزگارهای ایلامی، میانه‌ای و آبادانی هر چند بازنشسته شده‌اند یا آن عزیزی که از خوف یا کامیاران می‌نویسد، به نظر من - که از سال‌ها پیش رد قلم آن‌ها را در مجله می‌بینم - بسیار خستگی‌ناپذیر و خلاق‌اند. اگر حکم تقاعد را نیز گرفته‌اند اما از پاننشسته‌اند بلکه نیروی محرکه‌ای خارج از حد تصور ما ستادی‌ها گرفته‌اند.

... روزی که اندکی از فشار کاری حقیر کم شد و قوای دماغی فرصتی برای تمدد یافت، دیدم که آثار معلمانی که با پیک خوش‌خبر از راه رسیده، بسیار زیاد است. هرچه پاسخ می‌دهیم باز از تعداد آن‌ها کاسته نمی‌شود.

دوستان جان! اگر این سطور را خواندید، بدانید که این‌ها قصه‌ی غصه‌ی ما و کلامی است در قدردانی از موجوداتی نازنین به نام «معلم». آن‌ها از قدیم بهترین همکاران و هم‌داستان‌های ما بوده‌اند و البته معلم و راهنما بوده‌اند و دوست داشته‌اند در شب تار بدرخشند و راه را از چاه نشان دهند. نمی‌خواهم با کلمات بازی کنم که کلمات هم در خدمت شما آیند. آن‌گاه که از حنجره‌ی شما واژگان به در می‌آیند، یک آجر سازندگی به مصالح ساختمانی جامعه افزوده می‌شود. در زمانه‌ی پیشرفت‌های ایزاری نرم و سخت، این چنین نرم‌خبرهایی است که می‌تواند حلقه‌ی واسط دل‌های تپنده و مغزهای پردازنده باشد. دنیای مجازی را با جهان حقیقی خود تلفیق می‌کنیم تا نردبان ثریانوردی و مهر را به زیر گام آوریم.